

## ارزیابی نقدهای اصلاح‌گرایان از نظریه جنگ عادلانه\*

ست لازار

ترجمه خان‌محمد ابراهیمی غرجستانی

چکیده: نظریه جنگ عادلانه در فلسفه تحلیلی، با دفاع مایکل والزر از اصول کلیدی قوانین جنگ در کتابش بنام جنگ‌های عادلانه و ناعادلانه آغاز می‌شود. والزر از اصل مصونیت غیرجنگجویان، اصل تناسب و اصل برابری جنگجویان حمایت می‌کند: جنگجویان باید تنها جنگجویان را هدف قرار دهند؛ آسیب‌های غیرعمدی که به غیرجنگجویان تحمیل می‌شود، باید متناسب با اهداف نظامی به دست آمده باشد؛ و جنگجویانی که از این اصول پیروی می‌کنند، قطع‌نظر از اهدافشان، به‌طور موجهی می‌جنگند. در سال‌های اخیر، گروه اصلاح‌گرای نظریه جنگ عادلانه به رهبری جف مک‌ماهان، دفاع والزر از این اصول را به‌طور جدی تضعیف کرده است. این مقاله، پیش از شرح چشم‌انداز نگران‌کننده اخلاق جنگی که ناشی از مفروضات اصلاح‌گرایانه است، استدلال‌های والزر و اصلاح‌گرایان را مطرح می‌کند. مقاله با نشان دادن اینکه چگونه می‌توان از نتایج دیدگاه والزر با استفاده از مبانی مطمئن‌تر دفاع کرد، کارش را به پایان می‌رساند.

\* این نوشتار ترجمه‌ای است از:

Lazar, Seth. "Evaluating the Revisionist Critique of Just War Theory." *Daedalus* 146, no. 1 (2017): 113-124.

افرادی هستند که اصل نظریه جنگ عادلانه را رد می‌کنند. برخی از آنان کاربرد اخلاق را در جنگ انکار می‌کنند؛ برخی دیگر از آنان اخلاق را همیشه و همه‌جا کاربردپذیر دانسته، اما وحشت جنگ را هرگز از منظر اخلاقی جایز نمی‌دانند. گروه اول واقع‌گرایان و گروه دوم صلح‌گرایان نامیده می‌شوند. در این میان، نظریه جنگ عادلانه به دنبال راهی میانه است: توجیه جنگ و محدود کردن آن. هرکجا که جنگی بوده است، حقوق‌دانان، الهی‌دانان و فیلسوفان این مسیر را دنبال کرده‌اند. گرچه نظریه جنگ عادلانه اغلب با سنت مسیحی مرتبط است، تبیین‌های متفاوت آن بخشی از هر فرهنگ است.<sup>۱</sup> من در این مقاله، روی نظریه معاصر جنگ عادلانه که در آثار فیلسوفان تحلیلی انگلیسی‌زبان پرورش یافته و آن را نظریه تحلیلی جنگ عادلانه می‌نامم، تمرکز می‌کنم. در این راستا، با محور قرار دادن بحث میان برجسته‌ترین نظریه‌پرداز معاصر جنگ عادلانه، مایکل والزر با منتقدانش، به‌طور جزئی‌تر روی این سؤال متمرکز می‌شوم: چگونه باید بجنگیم؟

«باید» مذکور در این سؤال، مبهم است. موضوع ما نه قوانین جنگی است و نه قوانین درگیری دولت‌های در حال جنگ. در عوض تمرکز ما بر «باید» اخلاقی از نوع مطلق آن است که هیچ استثنائی نمی‌پذیرد. از نظر اخلاقی، چگونه باید بجنگیم؟

برخی ممکن است با این استدلال که هیچ حقیقت اخلاقی وجود ندارد یا اخلاق امر قراردادی یا فرهنگی است، تلاش کنند که این سؤال را بفهمند. اما جنگ عرصه سختی برای شکاکان و نسبیست‌گرایان است. آیا در خطا شمردن کشتار عمدی کودکان برای مجبور کردن دولت‌هایشان به اعطای امتیازات سیاسی و ارضی، پرسشی وجود دارد؟ اگرچه فقط با تمرکز بر این موارد آسان، نمی‌توانیم پیشرفت‌چندانی داشته باشیم، بدون پذیرش اندکی عینیت در اخلاق جنگ هم نمی‌توانیم انزجار اخلاقی عمیقی را که چنین سناریوهایی ایجاد می‌کنند، توجیه کنیم.

پس در مورد اخلاق جنگ چگونه استدلال کنیم؟ بیشتر فیلسوفان تحلیلی نظریه‌پرداز در زمینه جنگ عادلانه، روش «ارزیابی متأملانه» راولز را می‌پذیرند.<sup>۲</sup> در این رویکرد، با استفاده از داوری‌های سنجیده خود درباره مشروعیت اقداماتی در موارد خاص و تلاش برای شناسایی اصول اساسی که آن‌ها را متحد می‌سازد،

استدلال‌های اخلاقی را بسط می‌دهیم.<sup>۳</sup> سپس سراغ این اصول رفته و بررسی می‌کنیم که در موارد واقعی یا فرضی دیگر، چه کاربردی دارند. اگر آن اصول منجر به نتایجی شد که با قضاوت‌های سنجیده ما در این موارد ناسازگاری داشت، پس باید در اصول یا قضاوت‌هایمان بازنگری کنیم. همان‌طور که پروژه ما تکامل می‌یابد و ما اصولمان را در پرتو قضاوت‌هایمان و قضاوت‌هایمان را در پرتو اصولمان بازنگری می‌کنیم، به ارزیابی متاملانه نزدیک می‌شویم (معیار اساسی توجیه معرفتی در این رویکرد، انسجام‌گرایی است).

در این مقاله، تمرکز تنها بر این سؤال است که چگونه باید بجنگیم، نه اینکه چه زمانی باید بجنگیم. هنوز هم محدودتر، من بر سه اصل نامزدی که مدعی هدایت رفتار خصمانه هستند، تمرکز می‌کنم. اصل مصونیت غیرجنگجویان می‌گوید که کشتار عمدی غیرجنگجویان جایز نیست.<sup>۴</sup> اصل تناسب هم می‌گوید که کشتار غیرعمدی غیرجنگجویان تنها در صورتی مشروع است که متناسب با اهداف موردنظر حمله باشد. اصل تساوی جنگجویان هم این اصول و اصول دیگر ناظر به رفتار جنگی را به‌طور یکسان در مورد همه جنگجویان، قطع نظر از اینکه با چه هدفی می‌جنگند، بکار می‌گیرد. این اصول قربانیان احتمالی جنگ را به دو دسته تقسیم می‌کند: جنگجویان و غیرجنگجویان. جنگجویان را می‌توان بدون محدودیت کشت.<sup>۵</sup> اما غیرجنگجویان را فقط به‌صورت غیرعمدی و آن‌هم تنها زمانی که آسیب غیرعمدی وارده به آن‌ها متناسب با اهداف موردنظر حمله باشد، می‌توان کشت. بنابراین بدیهی است که دانستن اینکه چه کسی را جنگجو بنامیم، بسیار مهم است. برای اهداف این مقاله، این دسته‌بندی‌ها را همان‌طور می‌فهمم که در قوانین بین‌المللی فهم می‌شود. جنگجویان یا اعضای نیروهای مسلح گروه‌های مشغول جنگ هستند یا کسانی‌اند که عضو این نیروهای مسلح نیستند اما مستقیماً درگیر خصومت‌ها هستند. در مقابل، غیرجنگجویان کسانی‌اند که جنگجو نیستند. این دسته‌بندی‌ها به‌شکل فریبنده‌ای ساده هستند؛ موارد سخت در آن‌ها فراوان یافت می‌شود. با این حال، سه اصلی که بر آن تمرکز می‌کنم، مسائل فلسفی چالش‌برانگیزی را مطرح می‌کند که حتی برای موارد واضح و آسان هم مشکل‌ساز است.

سه اصل مصونیت غیرجنگجویان، تناسب و برابری جنگجویان ریشه‌های

فلسفی عمیقی دارند. اما صریح‌ترین صورت‌بندی و دفاع از این اصول در قوانین بین‌المللی قرن بیستم، به‌ویژه پروتکل الحاقی کنوانسیون ژنو، ۱۹۷۷ صورت گرفته است. به‌عنوان مثال برای مصونیت غیرجنگجویان، «اصل اساسی» ماده ۴۸ را ببینید که می‌گوید: «به‌منظور حصول اطمینان از احترام و حفاظت از اشخاص و اهداف غیرنظامی، طرف‌های متخاصم درگیر باید همیشه بین مردم غیرنظامی و جنگجویان و همچنین بین اهداف غیرنظامی و نظامی تمایز قائل شوند؛ بر این اساس آن‌ها باید عملیات خود را فقط متوجه اهداف نظامی کنند.»<sup>۶</sup> درباره اصل تناسب، به ماده ۵۱ مراجعه کنید: «حمله‌ای که ممکن است موجب مرگ اتفاقی غیرنظامیان، جراحت آنان، آسیب رساندن به اموال آن‌ها یا ترکیبی از آن‌ها شود و این پیامدهایش بسیار بیش از منفعت نظامی مستقیم و عینی احتمالی آن حمله می‌باشد» ممنوع است.<sup>۷</sup> درباره اصل برابری جنگجویان، (در میان سایر بخش‌ها) به ماده ۴۳ مراجعه کنید که ابتدا جنگجو را تعریف و سپس صریحاً بیان کند که «جنگجویان... حق دارند مستقیماً در خصومت مشارکت کنند».<sup>۸</sup> در عین حال، مقدمه این پروتکل روشن می‌کند که این اصول «بدون هیچ تمایز مشکل‌آفرینی، بر اساس ماهیت یا منشأ نزاع مسلحانه یا بر اساس دلایلی که طرف‌های درگیر جنگ بدان معتقدند یا به آن‌ها منسوب است»<sup>۹</sup> بکار می‌روند. بحث معاصر درباره نظریه جنگ عادلانه با تلاش برای حمایت از این هنجارهای قانونی و عرفی شروع شد و در همان سال انتشار اولین پروتکل الحاقی، در قالب یک کتاب منتشر شد. کتاب *جنگ‌های عادلانه و ناعادلانه* مایکل والزر در رشته‌های مختلف علمی و همچنین در سیاست عمومی و آموزش نظامی مؤثر بود؛ مقام رفیع آن در نظریه تحلیلی جنگ عادلانه یک جنبه از این تأثیرگذاری است. *جنگ‌های عادلانه و ناعادلانه* با واقع‌گرایان و صلح‌گرایان وارد معارضه می‌شود. این کتاب به سؤالات مربوط به توسل به جنگ، رفتار در جنگ و پیامدهای جنگ توجه کرده و موضوعاتی را که تا آن زمان عمدتاً (به‌شکل توجیه‌ناپذیری) به آن توجه نشده بود، بررسی می‌کند، موضوعاتی از قبیل اخلاق محاصره، اخلاق تجاوز و اخلاق حفظ بی‌طرفی در زمانی که دولت‌های دیگر می‌جنگند. مصونیت غیرجنگجویان، تناسب و برابری جنگجویان که تنها بخشی از نظریه والزر است، در «کنوانسیون جنگ» جایگاه مهمی دارد، کنوانسیونی که والزر از آن، به‌مثابه «مجموعه مدونی از

هنجارها، آداب و رسوم، دستورالعمل‌های حرفه‌ای، اوامر قانونی، اصول دینی و فلسفی و تدابیر متقابل که قضاوت‌های ما را درباره رفتار نظامی شکل می‌دهد»، دفاع می‌کند.<sup>۱۰</sup>

استدلال واحدی وجود دارد که هم از اصل مصونیت غیرجنگجویان و اصل برابری جنگجویان پشتیبانی می‌کند و هم مبانی اصل تناسب را فراهم می‌آورد. ایده اصلی این استدلال ساده است. انسان‌ها از حقوق اساسی زندگی و آزادی برخوردارند و این حقوق، دیگران را از اینکه به آنان آسیب رسانده یا به روش‌هایی خاصی از آنان استفاده کنند، منع می‌کند. مبارزه از طریق جنگ به معنای محروم کردن دیگران از زندگی و آزادی است؛ بنابراین جنگ تنها در صورتی مشروع است که هر یک از قربانیان «با انجام کارهایی... از حقوقش صرف‌نظر کند یا آن‌ها را از دست بدهد».<sup>۱۱</sup> والزر سپس ادعا می‌کند که همه جنگجویان به صرف اینکه وارد جنگ شوند، «حق زندگی و آزادی خود را از دست می‌دهند».<sup>۱۲</sup> او دو استدلال ارائه می‌کند. استدلال اول: همین‌که فردی مرا تهدید کند، خود را از من و از انسانیت مشترکمان بیگانه می‌سازد و به همین دلیل به کشتن خود مشروعیت می‌دهد.<sup>۱۳</sup> استدلال دوم: جنگجو با مشارکت در نیروهای مسلح، «به خود اجازه می‌دهد که فرد خطرناکی باشد» و بدین‌سان از حقوق خود صرف‌نظر می‌کند.<sup>۱۴</sup> به‌استثنای جنگجویان، «همه افراد دیگر حقوق خود را حفظ می‌کنند»<sup>۱۵</sup> غیرجنگجویان «مردان و زنانی هستند که حقوق خود را حفظ کرده‌اند... آن‌ها نباید برای برخی اهداف نظامی استفاده شوند، حتی اگر آن هدف مشروع باشد»<sup>۱۶</sup> از آنجایی که غیرجنگجویان حقوق خود را حفظ می‌کنند، حمله به آن‌ها مشروع نیست و همین امر موجب مصونیت غیرجنگجویان می‌شود. برعکس، تمام جنگجویان، صرف‌نظر از اینکه برای چه هدفی می‌جنگند، حقوق خود را از دست می‌دهند؛ بدین ترتیب، اگر نیروی نظامی‌ای فقط به جنگجویان دشمن حمله کند، مبارزه آن‌ها مشروع است، زیرا حقوق هیچ‌کسی را نقض نکرده‌اند. نتیجه این سخن، اصل برابری جنگجویان است.

اصل تناسب مستلزم تلاش بیشتری است. والزر می‌گوید که افراد غیرجنگجو از این حق برخوردارند که دیگران از آنان برای پیشبرد اهداف نظامی استفاده نکنند. اما حقوق غیرجنگجویان به‌طور کامل از آن‌ها حفاظت نمی‌کند که در جریان

رسیدن یکی از طرفین به اهداف نظامی‌شان، آسیبی متوجه آن‌ها نشود. استدلال او برای تناسب مبتنی بر مصالحه است: جنگ‌ها بدون کشتار ناخواسته غیرجنگجویان انجام نمی‌پذیرد؛ بنابراین اگر در برابر صلح‌گرایی مقاومت کنیم، باید گشتن ناآگاهانه غیرجنگجویان را تا آنجا که متناسب با هدف موردنظر باشد، مُجاز بدانیم. در واقع، حمله، علاوه بر متناسب بودن صرف، باید خطر غیرجنگجویان را به کمترین میزان برساند، حداقل زمانی که با هدف نظامی و خطرات اضافی نسبت به خود جنگجویان سنجیده می‌شود.

والزر در جنگ‌های عادلانه و ناعادلانه، برای اصول اساسی رفتار عادلانه در جنگ، استدلال‌های تکمیلی ارائه می‌دهد. وی یادآور می‌شود که در بیشتر جنگ‌ها، جنگجویان هر دو طرف تجارب بسیار مشابهی دارند. آن‌ها تمایل دارند باور کنند که جنگشان موجه است و آن‌ها عملاً به دلایل خوبی می‌جنگند: وفاداری، باور به در معرض تهدید بودن کشورشان و اعتماد به رهبرانشان، فقط بخشی از این دلایل است.<sup>۱۷</sup> جایی که چنین دلایلی وجود ندارد، جنگجویان اغلب از روی اجبار می‌جنگند. در هر دو مورد، آن‌ها به این دلیل می‌جنگند که معتقدند باید بجنگند. وقتی جنگجویان طرفین، این همه انگیزه‌های مشابه دارند، دورویی است که یکی از طرفین طرف دیگر را در قبال جنگیدن سرزنش کنند. علاوه بر این، از آنجایی که از دیدگاه هر یک از سربازان، عادلانه بودن جنگ برحسب اتفاق است، ممکن است بگوییم اینکه تنها جنگجویان ناعادل متحمل پیامدهای جنگ شود غیرمنصفانه است.<sup>۱۸</sup> والزر همچنین در آثار بعدی‌اش استدلال می‌کند که ماهیت مشخصاً جمعی مشارکت در ارتش، جنگجویان را متحد می‌کند؛ صرف نظر از اینکه آن‌ها به عنوان فرد چه کاری انجام می‌دهند، صرف عضویت آن‌ها در یک گروه فعال در خصومت‌ها، آن‌ها را سزاوار آسیب دیدن می‌کند، درحالی‌که افراد غیرعضو چنین نیستند.<sup>۱۹</sup>

والزر در جنگ‌های عادلانه و ناعادلانه در پی تفسیر و توجیه کنوانسیون جنگ است. به همین دلیل، فروکاستن سهم او به ارائه مجموعه‌ای از استدلال‌ها که موفقیت یا عدم موفقیتشان بر اساس ارزش آن‌هاست، گمراه‌کننده خواهد بود. اگر آن استدلال‌ها ناموفق باشند، تلاش او برای توجیه کنوانسیون جنگ ناموفق خواهد بود. اما حتی هنوز هم ممکن است تفسیر وی از این کنوانسیون درست به نظر آید.

در این صورت، بهتر است استدلال‌هایی بیابیم که این کنوانسیون را توجیه نماید، تا مبدا نظریه ما درباره جنگ، با فهم متعارف ناسازگاری شدید پیدا کند.

با این حال، استدلال‌های والزر باید مثل هر استدلال دیگری بررسی شود.<sup>۲۰</sup> نظریه پردازان تحلیلی جنگ عادلانه، به دیدگاه والزر درباره اصل مصونیت غیرجنگجویان و اصل برابری جنگجویان، انتقادات جدی وارد کرده‌اند؛ در این میان، اصل تناسب نیز بحث‌برانگیز است، هرچند کمتر. فیلسوف جف مک‌ماهان مهم‌ترین طرفدار نقد اصلاح‌گرایانه از نظریه والزر بوده است، اما دیگران نیز استدلال‌های مشابهی ارائه کرده‌اند.<sup>۲۱</sup>

ساده‌ترین و مؤثرترین انتقاد علیه برابری جنگجویان، آن را در تعارض با اصل تناسب قرار می‌دهد.<sup>۲۲</sup> چون کشتار ناخواسته غیرجنگجویان تنها در صورتی مشروع است که متناسب با اهداف نظامی مورد نظر باشد، معنایش این است که هدف نظامی ارزش مقداری رنج برای بی‌گناهان را دارد. اما ارزش هدف نظامی در چیست؟ تسخیر رقه یا موصل توسط داعش ظاهراً «اهداف نظامی» به حساب می‌آید. این اهداف ارزش مرگ چه تعداد انسان بی‌گناه را دارد؟ از نظر ارتش مقاومت خدا، مرگ چه تعداد انسان بی‌گناه، متناسب با اخراج نیروهای اتحادیه آفریقا از سودان جنوبی است؟

در هر دو مورد، پاسخ واضح است: آن اهداف ارزش هیچ مرگ انسان بی‌گناه را ندارد. تناسب، سنجش شر تحمیل‌شده در برابر شر جلوگیری‌شده است.<sup>۲۳</sup> اما موفقیت نظامی جنگجویان ناعادل از شر جلوگیری نمی‌کند؛ بلکه خود این کار، شر است. شر تحمیل‌شده عمدی تنها می‌تواند به شرور ناخواسته اضافه شود نه اینکه آن‌ها را جبران کند. بنابراین، اصل برابری جنگجویان نمی‌تواند درست باشد. همه جنگ‌ها همراه با مرگ غیرعمدی بی‌گناهان است.<sup>۲۴</sup> اگر این مرگ را نمی‌توان توجیه کرد، پس جنگیدن خطاست. و اگر شما تنها به دنبال دستیابی به اهداف نادرست باشید، به هیچ امر خوبی دست نمی‌یابید که این مرگ‌ها را توجیه کند. بنابراین قوانین جنگ نمی‌توانند مستقیماً مبتنی بر هنجارهای عینی اخلاقی باشند.<sup>۲۴</sup>

اصلاح‌گرایان در اینجا متوقف نشدند. آن‌ها استدلال‌های بیشتری علیه برابری جنگجویان ارائه کردند که مصونیت غیرجنگجویان را نیز تضعیف می‌کند. آن‌ها ابتدا این فرض والزر را پذیرفتند: در جنگ، جنگجویان تنها کسانی را می‌توانند

عمداً بکشند که از حق حیات و آزادی خود «صرف نظر کرده یا آن‌ها را از دست داده‌اند». این حقوق به‌طور مستقیم به داشتن شأن اخلاقی مرتبط است، حتی ممکن است در حقیقت، از آن تشکیل شود. ما نمی‌توانیم از این حقوق صرف نظر کنیم یا آن‌ها را از دست بدهیم، مگر با انجام کاری که چنین سرنوشت شدیدی را توجیه کند. اما آن‌ها مدعی‌اند تبیین والزر از این‌که چگونه این حقوق از دست می‌رود، پذیرفتنی نیست، والزر استدلال می‌کند که جنگجویان حقوق خود را از دست می‌دهند، زیرا زندگی دیگران را تهدید می‌کنند. خطرناک بودن جنگجویان موجب سزاواری آن‌ها می‌شود. اما صرف تهدید کردن دیگران، حتی تهدید مرگ‌بار، برای صرف نظر کردن از حقوق اساسی خود کافی نیست، زیرا ممکن است دلایل بسیار خوبی برای تهدید کردن زندگی دیگران وجود داشته باشد.

سربازان متفقین در سواحل نورماندی در طول جنگ جهانی دوم در حال مبارزه با نسل‌کشی و گسترش امپریالیسم بودند؛ دشمنانشان از اهداف شوم دفاع می‌کردند.<sup>۲۵</sup> چرا متفقین، تنها با انجام آنچه به‌وضوح اخلاقاً جایز و چه بسا واجب بود، باید حقوق خود را از دست می‌دادند؟ چرا سربازان پیشمرگه که برای نجات مسیحیان ایزدی از حملات نسل‌کشانه داعش می‌جنگند، این حششان را که نباید توسط دشمنان شبه‌فاشیستی کشته شوند، از دست بدهند؟ در هیچ حوزه دیگری از فعالیت انسانی، ایجاد تهدید برای دستیابی به هدف عادلانه، یا به تعبیر دیگر، تهدید علیه کسانی که به‌طور جدی می‌کوشند هدف عادلانه را از بین ببرند، موجب نمی‌شود که شخص حق آسیب ندیدن خود را در برابر آن افراد از دست بدهد. پس صرف تهدید کردن زندگی دیگران نمی‌تواند از دست دادن حقوق شخصی را توجیه کند. جنگجویانی که برای اهداف عادلانه مبارزه می‌کنند حق زندگی و آزادی خود را حفظ می‌کنند. بنابراین برابری جنگجویان اشتباه است: جنگجویان عادل مجاز به کشتن جنگجویان نا عادل‌اند، اما نه برعکس.

برای اینکه شخص سزاوار مرگ شود، صرف ایجاد تهدید نه شرط کافی است و نه شرط لازم. اصلاح‌گرایان استدلال می‌کنند که در جنگ هم مانند جاهای دیگر، از دست دادن حق زندگی، نه مبتنی بر صرف ایجاد تهدید، بلکه مبتنی بر مسئولیت در قبال تهدید نادرست است. رئیس‌جمهور ایالات متحده مسئول حمله هواپیماهای بدون سرنشینی است که به دستور او می‌جنگد، حتی اگر شخصاً



شلیک نکند. خود بن‌لادن از ویلایش در ایبیت‌آباد نمی‌تواند هیچ تهدیدی ایجاد کند. اما او ممکن است مسئول تهدیدهای بسیاری بوده باشد.

این استدلال، مصونیت غیرجنگجویان را تضعیف می‌کند.<sup>۲۶</sup> غیرجنگجویان نقش مهمی در توسل به نیروی نظامی دارند. در کشورهای صنعتی مدرن، ۲۵ درصد مردم در صنایع مرتبط با جنگ فعالیت می‌کنند.<sup>۲۷</sup> علاوه بر این، غیرجنگجویان، با خدمات مهم مالی و غیرمالی، دولت‌های درگیر جنگ را کمک و سربازان جنگجو را حمایت و تقویت می‌کنند؛ مالیات می‌پردازند و در نظام‌های دموکراتیک رأی می‌دهند و بدین ترتیب منابع اقتصادی و سیاسی‌ای را تأمین می‌کنند که بدون آن‌ها جنگ غیرممکن است. کمک‌های غیرجنگجویان به توانایی دولت در طول زمان، موجب می‌شود که دولت با قدرت و حمایت مردم، روی جنگ تمرکز کند. اگر جنگ دولت ناعادلانه باشد، آنگاه بسیاری از غیرجنگجویان مسئول کمک به تهدیدهای نادرست هستند. بنابراین غیرجنگجویان اهداف مجاز هستند و اصل مصونیت غیرجنگجویان نیز نادرست است.<sup>۲۸</sup>

اکثر اصلاح‌گرایان اصل تناسب را می‌پذیرند. اما همان روش‌هایی که علیه اصل برابری جنگجویان و اصل مصونیت غیرجنگجویان استفاده شد، کاربرد اصل تناسب را در جنگ مورد شک و تردید قرار می‌دهد. اول، توجه داشته باشید که مجوز کشتن غیرعمدی افراد بی‌گناه در جنگ، بسیار قابل‌قبول‌تر از خارج از جنگ است. در خارج از جنگ، تقریباً هرگز به‌طور آگاهانه کشتار مردم بی‌گناه را اثر جانبی در راستای پیگیری اهداف مشروع خود نمی‌دانیم.<sup>۲۹</sup> اما در این صورت، چه چیزی اختیارات گسترده‌ای را که در جنگ وجود دارد، توضیح می‌دهد؟

به‌علاوه، بسیاری از فیلسوفان فکر می‌کنند که تمایز اخلاقی ادعا شده بین قتل‌های عمدی و غیرعمدی، غیرواقعی است.<sup>۳۰</sup> حتی اگر به فرض نگرانی‌های آن‌ها را کنار بگذاریم، اهداف چه کسانی در جنگ مهم است؟ کسی که ماشه را می‌کشد؟ رئیس مافوق او که دستور شلیک می‌دهد؟ فرماندهی که به این حمله دستور می‌دهد؟ یا سیاستمداری که دستور پیشروی می‌دهد؟ اگر جنگ افروزی این‌قدر محصول تلاش کار گروهی است، آیا اهداف افراد می‌تواند در آن مهم باشد؟

شاید حتی این سؤالات پاسخ داشته باشند. با این حال، استدلال والزر برای

تناسب مختصر است. اگر تناسب درست نبود، ما هرگز جنگ‌های موجه نداشتیم. اما چرا این سخن استدلالی برای تناسب تلقی شود نه اولین قدم به سمت صلح‌گرایی؟ ما به استدلال‌های دیگری علیه صلح‌گرایی نیاز داریم، چه در غیر این صورت، این استدلال نشان می‌دهد که جنگ غیرمجاز است.

بنابراین، اصل برابری جنگجویان از دو جهت نادرست است. جنگجویانی که برای دستیابی به اهداف ناعادلانه غیرجنگجویان را به صورت غیرعمد می‌کشند، نمی‌توانند اصل تناسب را رعایت کنند. اما کشتار عمدی آن‌ها تا زمانی که آن‌ها جنگجویانی را هدف قرار می‌دهند که برای اهداف عادلانه می‌رزمند و حق زندگی خود را حفظ می‌کنند، خطاست، زیرا جنگجویان عادل، به معنای مربوط کلمه، بی‌گناه هستند. اصل مصونیت غیرجنگجویان هم نادرست است، زیرا غیرجنگجویان، مانند جنگجویان، می‌توانند تا حدی مسئول تهدیدات نادرست برای زندگی دیگران باشند، و به همین ترتیب می‌توانند خودشان را سزاوار کشته شدن نمایند. اصل تناسب از مقبولیت بیشتری برخوردار است. با این حال، بسیاری معتقدند که اصل تناسب متکی بر تمایزی دروغین میان کُشتن عمدی و غیرعمدی است و استدلال والزر در دفاع از اصل تناسب، علیه صلح‌گرایی مرتکب مصادره به مطلوب می‌شود.

تا اینجا به نظر می‌رسد نقد اصلاح‌گرایانه بر نظریه والزر موفق است. بنابراین دو گزینه در پیش داریم: استدلال کنیم که کنوانسیون جنگ اشتباه و برابری جنگجویان، مصونیت غیرجنگجویان و تناسب، از لحاظ اخلاق عینی نادرست است؛ یا استدلال‌های جدیدی را برای دفاع از این اصول بسط دهیم. من فکر می‌کنم که باید تمام منابع فکری مان را متوجه گزینه دوم کنیم و گزینه اول را تنها در صورتی بپذیریم که همه استدلال‌های ما ناکام بماند.

می‌توان برابری جنگجویان را قبول یا رد کرد؛ اما این واقعیت که جنگجویان تقریباً همیشه اعتقاد دارند که برای اهداف عادلانه مبارزه می‌کنند، توجیه مصلحت‌گرایانه برای این اصل تدارک می‌بیند، زیرا مطابق این واقعیت، هرگونه قیدی که برای جنگجویان ناعادل اعمال شود، به سادگی نادیده گرفته می‌شود. اما نادیده گرفتن دو اصل مصونیت غیرجنگجویان و تناسب، هزینه زیادی در پی دارد. اگر این دو اصل را رد کنیم، می‌توانیم یکی از دو راه را انتخاب کنیم. می‌توانیم

استدلال کنیم که کُشتن عمدی و غیرعمدی غیرجنگجویان بدتر از کُشتن جنگجویان نیست؛ یا می‌توانیم استدلال کنیم که کُشتن جنگجویان بهتر از کُشتن غیرجنگجویان نیست. راه نخست به جنگ نامحدود و راه دوم به صلح‌گرایی منجر می‌شود.

اما آیا واقعاً می‌توانیم باور کنیم که دفاع نیروهای پیشمرگه از ایزدی‌ها در مقابل نسل‌کشی داعش، فقط به این جهت که ممکن است در جریان آن برخی افراد بی‌گناه به‌ناچار کشته شوند، نادرست است؟ و آیا واقعاً می‌توانیم بپذیریم که وقتی داعش ایزدی‌های غیرجنگجو را می‌کشد، کارشان از کُشتن مبارزان پیشمرگه بدتر نیست؟ آیا می‌توانیم اندیشهٔ نهفته در مباحثی را تأیید کنیم که می‌گویند چون فلسطینی‌ها حماس را انتخاب کردند، «شهروند بی‌گناهی» در غزه وجود ندارد؟<sup>۳۱</sup> یا می‌توانیم استدلال مشابه تروریست‌ها را مبنی بر مشروعیت هدف قرار دادن شهروندان کشورهای غربی به خاطر مسئولیت آن‌ها در قبال سیاست خارجی دولت‌هایشان، بپذیریم؟<sup>۳۲</sup> به دوش گرفتن این هزینه‌ها بسیار زیاد است. نمی‌توانیم به‌سادگی به تهاجم رضایت بدهیم. پس نباید بدون هیچ‌گونه محدودیتی بجنگیم.

در ادامهٔ این مقاله، فرصت آن نیست که از کنوانسیون جنگ دفاع کنیم. با این حال، می‌توانم امیدوارکننده‌ترین جهت حرکت را نشان دهم. ما باید از نکته‌ای آغاز کنیم که واضح است. خوشحالی هر فرد بی‌گناه موجب می‌شود که جهان بهتر شود. به‌طورکلی، شکوفایی ما به ارزشمندتر شدن جهان کمک می‌کند و ما همیشه دلایلی برای بهتر کردن جهان داریم. اما این تمام آن چیزی نیست که ما دلیلی برای انجامش داریم. برای درک این مطلب، اجازه دهید که به اختصار ارزش اخلاقی را با ارزش اقتصادی مقایسه کنیم.

تصور کنید که شما تولیدکننده هستید. کارخانه شما دارای دستگاه‌های مختلفی در خط مونتاژ است. هرکدام از این دستگاه‌ها به بهره‌وری کلی شما کمک می‌کند و البته هزینه‌هایی نیز دارد. میزان اهمیت شما به هر یک از این دستگاه‌ها تنها بسته به میزان سوددهی آن‌هاست. اگر دستگاهی فقط هزینه ایجاد کند و هیچ سودی در پی نداشته باشد، بدون تردید آن را خاموش می‌کنید. اگر متوجه شوید که با استفاده از دستگاهی مجزا، به‌عنوان قطعات یدکی برای دستگاه دیگر، می‌توانید سود

بیشتری کسب کنید، این کار را انجام خواهید داد. اگر اخلاق شبیه تجارت بود، می‌توانستیم ارزش را مانند سود به حداکثر رسانده و با افراد مانند دستگاه رفتار کنیم. فقط در صورتی به فردی آسیب می‌رساندیم که در ضمن این آسیب، خیر بیشتری برای دیگری حاصل می‌شد. این کار صرفاً آن فرد را مجربایی برای تحقق ارزش قرار می‌دهد، زیرا در تصمیم‌گیری خود، اهمیت وی را برحسب ارزشی که در زندگی او تحقق می‌یابد، بررسی می‌کنیم. با پیروی از این منطق، حتی برای نمونه می‌توانیم اعضای یک قربانی را بدون رضایت وی، برای نجات جان دیگران استفاده می‌کنیم. این رفتار او را *ابزاری* برای تحقق ارزش قرار می‌دهد، چراکه وی را مانند یک دستگاه به قطعات یدکی تجزیه می‌کند.<sup>۳۳</sup>

اما اخلاق شبیه تجارت نیست. مردم صرفاً مجرا یا ابزاری برای تحقق ارزش نیستند. فهم این موضوع به این معناست که مردم از *شان اخلاقی* برخوردارند. چرا *شان اخلاقی* داریم؟ توضیح این مطلب، کار آسانی نیست. به نظر من، *شان اخلاقی* مبتنی بر این واقعیت است که ما توانایی عقلانی داریم بر اساس دلایل خود، انتخاب‌های خود را شکل دهیم. اما حتی اگر هم درباره مبنای *شان اخلاقی*، اختلاف نظر داشته باشیم، می‌توانیم درباره لوازم هنجاری *شان اخلاقی* اتفاق نظر داشته باشیم. می‌توانیم همچون *الزر*، این لوازم هنجاری *شان اخلاقی* را به نحو ثمربخشی، برحسب حقوق فردی، بفهمیم.

حقوق بنیادین انسانی ما برای زندگی و آزادی، مانع از این می‌شود با ما صرفاً به‌عنوان مجرا یا ابزاری برای تحقق ارزش رفتار شود. فدا کردن منافع من برای خیر بزرگ‌تر یا استفاده از من به‌عنوان وسیله‌ای برای پیشبرد خیر بزرگ‌تر، صرفاً آسیب زدن به من (و کاهش آن مقدار ارزش از جهان) نیست، بلکه نقض حقوق من نیز هست. گذشته از آن ضارزشی که با این کار محقق می‌شود، اینکه این کار حقوقم را نقض می‌کند، دلیل دیگری علیه آسیب رساندن به من است. معنای این سخن این است که صرفاً به این دلیل که در ضمن آسیب به من، خیر بیشتری حاصل می‌شود، نمی‌توانید به من آسیب برسانید. این تفاوت بین افراد و دستگاه‌ها است: دستگاه‌ها حقوق ندارند، بنابراین مدیران می‌توانند آن‌ها را خاموش کرده یا از قطعات آن‌ها برای به حداکثر رساندن سود استفاده کنند.

می‌توانیم این حقوق را به روش‌های مختلفی درک کنیم. من می‌خواهم فقط روی سه نکته تأکید کنم. اول اینکه حقوق بنیادین ما لزوماً نه اهمیت ناچیز دارند و نه اهمیت مطلق. آن‌ها فقط گره‌بازکن نیستند. اما نباید به آن حقوق به هر قیمتی احترام گذاشت. اهمیت آن‌ها باید بین دو حد افراط و تفریط باشد.

نکته دوم اینکه اهمیت حق می‌تواند بسته به نوع نقض آن متفاوت باشد. توجیه نقض حقوق افراد به‌عنوان وسیله‌ای برای پیشبرد اهدافتان سخت‌تر است تا توجیه آسیب رساندن به آنان در ضمن دستیابی شما به اهدافتان. در مورد اول، درست همان‌طور که مدیران دستگاه را به خاطر قطع‌تاش تجزیه می‌کنند، شما از قربانی به‌عنوان ابزار استفاده می‌کنید. اما در مورد دوم، حضور قربانی برای شما بهتر از موردی نیست که قربانی‌ای وجود ندارد. مرگ او (به‌عنوان مثال) تأسّف‌بار، اما به‌عنوان اثر جانبی دستیابی شما به اهدافتان اجتناب‌ناپذیر است. در این مورد، با او صرفاً به‌عنوان محلی برای تحقق ارزش رفتار کرده‌اید. درست همان‌طور که هنگام دستیابی به اهداف خوب، استفاده ابزاری از افراد بدتر از آسیب رساندن ضمنی به آنان است، عین همین سخن هنگام دستیابی به اهداف بد نیز صادق است. تمام کشتارهای انجام‌شده توسط داعش، از نظر اخلاقی، عمیقاً نفرت‌انگیز است. اما گردن زدن علنی یک قربانی برای مجبور کردن حکومت او، بدتر از موردی است که مثلاً در آن، فردی بر اثر انفجار بمبی تعبیه‌شده کشته شود که توسط وسیله نقلیه دشمن راه‌اندازی می‌شود.

نکته سوم اینکه حتی اساسی‌ترین حقوق افراد هم امکان زایل شدن دارد. اکثر نظریه‌پردازان تحلیلی جنگ عادلانه این نکته را قبول دارند که اگر شما در قبال یک تهدید ناموجه بسیار جدی که کُشتن را متناسب می‌سازد، به‌اندازه کافی مسئول باشید و کُشتن شما نیز ضروری باشد، آنگاه شما سزاوار کشته شدن هستید: یعنی حق کشته‌نشدن خود را «از دست می‌دهید یا از آن صرف‌نظر کنید.» در چنین مواردی، قربانی کردن شما یا استفاده ابزاری از شما برای پیشبرد منافع دیگران، می‌تواند مجاز باشد.

افراد می‌توانند با انجام تهدید، یا کمک به انجام تهدید، یا حتی با جلوگیری نکردن از تهدید، در قبال آن تهدید مسئول باشند. بنابراین این امکان وجود دارد که سزاواری برای کشته شدن، نه‌تنها شامل سربازانی شود که ماشه را می‌کشند،

بلکه شامل افراد زیر نیز شود: فرمانده‌ای که دستور این کار را می‌دهد، سیاستمدارانی که به فرماندهان دستور می‌دهند و شاید حتی شهروندانی که سیاستمداران را انتخاب می‌کنند.

با این حال، برخلاف برخی نظریه‌پردازان تحلیلی جنگ عادلانه، من معتقدم که برای اینکه سزاوار مرگ شوید، باید کار مهمی را انجام دهید یا ترک کنید که از دست دادن حقوق اساسی شما پاسخ متناسبی به آن باشد. شاید مشارکت علی شما به خودی خود مهم باشد (به‌عنوان مثال، تهدید بدون دستور شما رخ ندهد). یا شاید هم شما به همان مقداری که مشارکت علی داشته‌اید، سرزنش‌پذیر باشید.

نتیجه: همه کشتارها به‌طور یکسان خطای جدی نیستند. پذیرش این سخن، برای هرگونه کوشش در راستای قدم گذاشتن بین واقعیت‌گرایی و صلح‌گرایی، ضروری است. هنگامی که کُشتن برای اهداف عادلانه صورت می‌گیرد، کُشتن کسانی که دارای حقوق هستند، بدتر از کُشتن کسانی است که حقوقشان را از دست داده‌اند؛ کُشتن مردم به‌عنوان ابزار بدتر از کُشتن آن‌ها به‌عنوان تأثیرات جانبی است. هنگامی هم که کُشتن برای اهداف ناعادلانه صورت می‌گیرد، تمام کُشتارها نادرست است، اما برخی از این کشتارهای نادرست از برخی دیگر بدتر است.

اما چگونه می‌توان این دسته‌بندی‌ها را بر تقسیم‌بندی جنگجو/غیرجنگجو که برای کنوانسیون جنگ بسیار ضروری است، تطبیق کرد؟ باید تقسیم‌بندی جنگجو/غیرجنگجو را به‌شکل ناقص بپذیریم. والزر درست گفته بود که تقریباً تمام غیرجنگجویان حق حیات خود را حفظ می‌کنند. در اینجا من با اصلاح‌گرایان مخالفم که گمان می‌کنند افراد صرفاً به خاطر یک مسئولیت کوچک در قبال تهدید نادرست، سزاوار کشته شدن می‌شوند.<sup>۳۴</sup> اگر این سخن درست بود، آنگاه تمام غیرجنگجویانی که پیش‌بینی می‌شد اقدامات داوطلبانه آن‌ها به توان دولتشان برای راه‌اندازی جنگ‌های ناعادلانه کمک می‌کند، سزاوار کشته شدن بودند. بر این اساس، کمتر بزرگ‌سالی می‌توانست سزاوار کشته شدن نباشد.

نه اینجا مجال بررسی دقیق مسئولیت و سزاواری است و نه بررسی آن‌ها در اینجا ضرورت دارد. من شک دارم که نوعی تبیین نظری یا نوعی شهود دربارهٔ موارد فرضی بتواند به‌اندازهٔ شهودهایم دربارهٔ موارد جنگ واقعی، قوی باشد.

رای‌دهندگان و مالیات‌دهندگان عادی، سزاوار کشته شدن نیستند، حتی زمانی که پیش‌بینی شود نیروهای نظامی آن‌ها وارد جنگ ناعادلانه می‌شوند. کُشتن عمدی آن‌ها خطای آشکار است. به‌عنوان مثال، شهروندان انگلیسی و آمریکایی که برای دولت‌های که در سال ۲۰۰۳ در جنگی ناعادلانه در عراق جنگیدند، رأی دادند و با مالیاتشان این جنگ را تأمین کردند، سزاوار آن نبودند که به‌منظور جلوگیری از تهدیدهای ناعادلانه‌ای که لازمه جنگ است، کشته شوند.

بهترین توضیح نظری برای این قضاوت، همان است که در بالا اشاره شد: باید بین رفتار شخص و سرنوشتش برای سزاواری کشته شدن، نوعی تناسب وجود داشته باشد. اما هنگامی که این نکته را می‌پذیریم، آنگاه باید این نکته را بپذیریم که برای بسیاری از جنگجویان در میدان نبرد، حتی کسانی که در جبهه ناعادل می‌جنگند، این تناسب وجود ندارد.<sup>۳۵</sup> صدق این سخن درباره جنگجویان عادل کاملاً واضح است؛ کسانی که برای اهداف عادلانه می‌جنگند کاری انجام نداده‌اند که حقوق خود را از دست بدهند یا از آن صرف‌نظر کنند. اما هم برخلاف والزر و هم برخلاف اصلاح‌گرایان، این سخن درباره بسیاری از جنگجویان ناعادل نیز صادق است. بسیاری از آن‌ها نه خود تهدیدی ایجاد می‌کنند و نه در تهدیداتی که توسط همکارانشان ایجاد می‌شود، مشارکت دارند. بسیاری از آن‌ها هیچ تأثیری ندارند؛ برخی دیگر حتی مانع مثبت در برابر تهدیدها هستند. همان‌طور که والزر می‌نویسد، بسیاری از آن‌ها بنا به دلایل خوب خدمت می‌کنند؛ یعنی به دلیل وفاداری و باور به اینکه هدف آن‌ها عادلانه است. همان‌طور که مرگ وحشتناک برای بسیاری از غیرجنگجویان متناسب با کارهایی که انجام می‌دهند نیست، مرگ وحشتناک برای جنگجویان نیز با کارهایی که از آن‌ها سر می‌زند، متناسب نیست. به‌علاوه، در بسیاری از جنگ‌ها، این تقسیم‌بندی روشن میان «طرف عادل» و «طرف ناعادل» از بین می‌رود. بسیاری از جنگجویان که برای طرف به‌ظاهر عادل مبارزه می‌کنند، به‌صورت جنبی به اهداف و عملیات ناعادلانه کمک می‌کنند و بنابراین حق زندگی خود را از دست می‌دهند؛ در مقابل، بسیاری دیگر از جنگجویان که ظاهراً برای طرف ناعادل می‌جنگند، به‌صورت جنبی به اهداف و عملیات عادلانه کمک می‌کنند و بنابراین حق زندگی خود را حفظ می‌کنند.

اگر تقریباً تمام غیرجنگجویان حق زندگی خود را در جنگ حفظ می‌کنند، پس

بسیاری از جنگجویان، حتی جنگجویان ناعادل، هم حق زندگی خود را حفظ خواهند کرد. بنابراین، برای رد صلح‌گرایی، باید این سخن‌والزر را که اقدامات جنگی مشروع حقوق قربانیانش را نقض نمی‌کند، رد کنیم. برای عبور از صلح‌گرایی، این اقدام کاملاً معقول است. نظریهٔ مخالف، از جنگی دفاع می‌کند که هیچ مشکل اخلاقی ندارد و حقوق هیچ‌کسی در آن نقض نمی‌شود. چنین ایدئالی در جهان واقعی قابل‌دستیابی نیست. اگر جنگ‌های عادلانه فقط با کُشتن عمدی کسانی صورت گیرد که سزاوار کُشتن هستند، آنگاه جنگ‌ها امور چندان فاجعه‌باری نخواهند بود.

بنابراین از آنجا که غیرجنگجویان حق زندگی خود را حفظ می‌کنند، جایز نیست مورد حمله عمدی قرار گیرند. پس مبنای من برای مصونیت غیرجنگجویان همان مبنای والزر است. حتی اگر کُشتن عمدی آن‌ها جایز نباشد، کُشتن غیرعمدی آن‌ها جایز است، زیرا ما علیه آسیب‌هایی که به‌عنوان ابزار می‌بینیم، از حمایت‌های قوی‌تر برخورداریم، تا علیه آسیب‌هایی که به‌صورت ضمنی در جریان دستیابی به برخی از اهداف به ما می‌رسد. استدلال مصلحت‌گرایانهٔ والزر دربارهٔ اصل تناسب، غیرضروری است: این تمایز (یا چیزی نزدیک به آن) برای نظریه‌های قابل‌قبول اخلاق‌هنجاری اهمیت اساسی دارد.

اصل برابری جنگجویان مستلزم دقت بیشتری است. مصونیت غیرجنگجویان دربارهٔ سربازان هر دو طرف جنگ اعمال می‌شود. اما اصل تناسب به‌طور کاملاً یکسان اعمال نمی‌شود، زیرا یک شرط لازم را برای جواز کُشتن غیرعمدی معرفی می‌کند. اما جنگجویان ناعادل برای دستیابی به اهداف ناعادلانه، مُجاز به کشتار نیستند، چه کشتار عمدی و چه کشتار غیرعمدی. با این حال، تمایز اساسی که اصل تناسب توصیف می‌کند در مورد جنگجویان ناعادل نیز اعمال می‌شود: اگر آنان می‌خواهند ب‌جنگند، بهتر است غیرجنگجویان را به‌صورت غیرعمدی بکشند، نه به‌صورت ابزاری. بنابراین چیزی نزدیک به برابری جنگجویان درست است: جنگجویان عادل باید به قوانین جنگ احترام بگذارند، زیرا تنها در این صورت است که می‌توانند عادلانه مبارزه کنند؛ جنگجویان ناعادل هم باید به این قوانین احترام بگذارند، زیرا به این ترتیب نادرستی اقدامات خود را به حداقل می‌رسانند.<sup>۳۶</sup> با این حال، کارهای بیشتری باید انجام شود. همان‌طور که در بالا استدلال شد،



بسیاری از جنگجویان، حتی در طرف ناعادل، حق کشته نشدن خود را حفظ می‌کنند. بنابراین اگر توجیه من برای مصونیت غیرجنگجویان مستلزم صلح‌گرایی نیست، باید توضیح دهم که چگونه حمله به جنگجویان غیرسزاوار را می‌توان مجاز دانست، بدون اینکه حمله به غیرجنگجویان غیرسزاوار توجیه شود. بدین منظور، باید نشان دهم که کشته شدن غیرجنگجویان بی‌گناه از کشته شدن جنگجویان بی‌گناه بدتر است. من در جایی دیگر، به تفصیل از این اصل دفاع کرده‌ام.<sup>۳۷</sup> در اینجا فقط به سه استدلال به نفع آن اشاره خواهم کرد.

استدلال اول اینکه محتمل‌تر بودن حفظ حق حیات برای غیرجنگجویان در مقایسه با جنگجویان، موجب می‌شود که کشتن غیرجنگجویان بی‌گناه، از کشتن جنگجویان بی‌گناه بدتر باشد؛ زیرا در صورت مساوی بودن سایر جهات، کشتن کسی که ریسک بیشتری دارد، بدتر از کشتن کسی است که ریسک کمتری دارد. ریسک کشته شدن افراد بی‌گناه در صورت کشتن عمدی غیرجنگجویان بیشتر است تا در صورت کشتن عمدی جنگجویان. قتل‌های با ریسک بیشتر، بدتر از آن‌هایی هستند که ریسک کمتری دارند، اولاً به این دلیل که این‌گونه قتل‌ها نشان می‌دهد که قاتل آمادگی بیشتری دارد تا با فرد هدف خود به‌مثابه محل یا ابزاری برای تحقق اهدافش رفتار کند و ثانیاً به این دلیل که این‌گونه قتل‌ها به نگرانی ما برای امنیت آسیب جدی‌تری وارد می‌کند.

استدلال دوم اینکه غیرجنگجویان نسبت به جنگجویان آسیب‌پذیرتر و بی‌دفاع‌تر هستند. این احتمال بیشتر وجود دارد که آنان در مواجهه با هر نوع تهدید معین، آسیب‌های شدیدتری ببینند؛ آن‌ها کمتر قادرند که با خطرهای تحمیل‌شده مقابله کنند. ما وظایف اساسی برای حفظ کسانی داریم که بیشتر از همه آسیب‌پذیرند (مادامی‌که آنان سزاوار آسیب نیستند). بنابراین حمله به افراد آسیب‌پذیر تنها نقض حق متداول حیات و آزادی آن‌ها نیست، بلکه نادیده‌گیری وظایف اضافی ما در مراقبت از آن‌ها نیز هست. به‌علاوه، هنگامی که به افراد بی‌دفاع حمله می‌کنیم، آن‌ها را از کنترل بر برخی از مهم‌ترین منافعی محروم می‌کنیم. ما کاری می‌کنیم که آن‌ها به ما یا به مدافعانشان وابسته شوند. این آسیب اضافی نادرستی قتل آن‌ها را تشدید می‌کند: هر زمان که یک فرد بی‌دفاع را می‌کشید، او را صرفاً به قتل نرسانده‌اید، بلکه او را از قدرت نیز محروم کرده‌اید.

استدلال سوم اینکه حتی جنگجویانی که فقط تهدید موجه ایجاد می‌کنند، معمولاً نسبت به غیرجنگجویان، از حمایت‌های ضعیف‌تری علیه آسیب‌های عمدی برخوردارند، هرچند هیچ‌یک از این دو گروه سزاوار کشته شدن نیستند. دلیل این امر این است که اکثر جنگجویان کنترلی بر عادلانه بودن تهدیدی که ایجاد می‌کنند، ندارند. ممکن است همه چیز از منظر آن‌ها یکسان باشد، اما آن‌ها ناعادلانه مرتکب گشتن شوند. بنابراین، اگرچه آن‌ها به دلیل مشارکت در تهدید عادلانه سزاوار مرگ نیستند، این امر بسته به اتفاق است. ما به کسانی که به حقوق ما احترام بیشتری می‌گذارند (مانند غیرجنگجویانی که تهدیدی ایجاد نمی‌کنند) بیشتر بدهکاریم، تا آن‌ها که فقط برحسب اتفاق به حقوق ما احترام می‌گذارند.

این‌ها فقط طرح‌هایی لازم برای حرکت هستند. راهبردم این است که نشان دهم حتی اگر دیدگاه والزر صحیح نباشد که فقط غیرجنگجویان حق زندگی خود را در جنگ حفظ می‌کنند، منتقدان اصلاح‌گرای او اشتباه فکر می‌کنند که جنگجویان عادل، در برابر آسیب، از حمایت اخلاقی کامل برخوردارند و همه جنگجویان ناعادل سزاوار کشته شدن هستند. مسائل بسیار آشفته‌تر از آن چیزی است که دو طرف تصور می‌کنند. چالش واقعی این نیست که توضیح دهیم چرا غیرجنگجویان از حمله عمدی در جنگ مصون هستند؛ این بخش نسبتاً آسان است: آن‌ها حق حیات خود را حفظ می‌کنند. در عوض، چالش واقعی این است که توضیح دهیم چرا کشتار جنگجویان ناعادل جایز است، درحالی‌که بسیاری از آن‌ها نیز سزاوار کشته شدن نیستند. بنابراین وظیفه ما این نیست که مصونیت غیرجنگجویان را توضیح دهیم، بل این است که عدم مصونیت جنگجویان را توضیح دهیم. اگر نتوانیم این کار را انجام دهیم، آنگاه در نهایت ممکن است نقطه پایانی جز پذیرش صلح‌گرایی برای ما وجود نداشته باشد.

۱. برای منابع جامع تاریخی، رک:

Gregory M. Reichberg, Henrik Syse, and Endre Begby, *The Ethics of War: Classic and Contemporary Readings* (Oxford: Blackwell, 2006).

2. John Rawls, *A Theory of Justice* (Oxford: Oxford University Press, 1999), 42–45.

۳. طبق برداشت من از ارزیابی متأملانه، لازم است که هر یک ما از قضاوت‌های خود دربارهٔ موارد استفاده نکنیم، نه از بررسی‌های رفتاری. البته اگر قضاوت سنجیده شما شدیداً با قضاوت‌های دیگران در تعارض بود، آنگاه این دلیلی می‌شود که شما در قضاوت‌های خود بازمینی انجام دهید.

۴. در سراسر این نوشتار، برای سهولت، روی کشتن متمرکز می‌شوم، اما آنچه می‌گویم دربارهٔ دیگر انواع آسیب نیز صدق می‌کند.

۵. اصول دیگر برخی از شیوه‌های آسیب رساندن به جنگجویان را ممنوع می‌کند، مثلاً استفاده از گاز سمی را.

6. International Committee of the Red Cross, Article 48, “Basic Rule,” Protocol Additional to the Geneva Conventions of 12 August 1949, and Relating to the Protection of Victims of International Armed Conflicts (Protocol I), 8 June 1977, hosted at the International Committee of the Red Cross, <https://ihl-databases.icrc.org/applic/ihl/ihl.nsf/Article.xsp?action=openDocument&documentId=8A9E7E14C63C7F30C12563CD0051DC5C>. This basic principle is reiterated in various pieces of international law.

7. International Committee of the Red Cross, Article 51, “Protection of the Civilian Population,” Protocol Additional to the Geneva Conventions of 12 August 1949, and Relating to the Protection of Victims of International Armed Conflicts (Protocol I), 8 June 1977, hosted at the International Committee of the Red Cross, <https://ihl-databases.icrc.org/applic/ihl/ihl.nsf/Article.xsp?action=openDocument&documentId=4BEED9920AE0AEAC12563CD0051DC9E>.

8. International Committee of the Red Cross, Article 43, “Armed Forces,” Protocol Additional to the Geneva Conventions of 12 August 1949, and Relating to the Protection of Victims of International Armed Conflicts (Protocol I), 8 June 1977, hosted at the International Committee of the Red Cross, <https://ihl-databases.icrc.org/applic/ihl/ihl.nsf/Article.xsp?action=openDocument&documentId=AF64638EB5530E58C12563CD0051DB93>.

9. International Committee of the Red Cross, “Preamble,” Protocol Additional to the Geneva Conventions of 12 August 1949, and Relating to the Protection of Victims of International Armed Conflicts (Protocol I), 8 June 1977, hosted at the International Committee of the Red Cross, <https://ihl-databases.icrc.org/applic/ihl/ihl.nsf/7c4d08d9b287a42141256739003e636b/f6c8b9fee14a77fdc125641e0052b079?>

10. Michael Walzer, *Just and Unjust Wars: A Moral Argument with Historical Illustrations* (New York: Basic Books, 2006), 44.

11. *Ibid.*, 135.

12. *Ibid.*, 136.

13. *Ibid.*, 142.

14. *Ibid.*, 145.

15. *Ibid.*, 136.

16. *Ibid.*, 137.

نقطهٔ مناقشه‌انگیز این است که والزر مصونیت غیرجنگجویان را مطلق نمی‌داند: در «اوضاع شدیداً اضطراری» ممکن است کشتن عمدی غیرجنگجویان جایز باشد.

See *ibid.*, 251ff.

17. *Ibid.*, 127.

18. Seth Lazar, "Responsibility, Risk, and Killing in Self-Defense," *Ethics* 119 (4) (2009): 699–728.

19. Michael Walzer, "Terrorism and Just War," *Philosophia* 34 (1) (2006): 3–12.

۲۰. منظوم از این سخن این است که بررسی کنیم وقتی این اصول زیربنایی در موارد واقعی یا فرضی دیگر (غیر از آن مواردی که والزر در نظر می‌گیرد) به کار می‌روند، لوازم قابل قبول دارند یا نه.

21. Jeff McMahan, "Innocence, Self-Defense and Killing in War," *Journal of Political Philosophy* 2 (3) (1994): 193–221; and Jeff McMahan, *Killing in War* (Oxford: Oxford University Press, 2009).

22. McMahan, "Innocence, Self-Defense and Killing in War."

23. Steven Lee, *Ethics and War: An Introduction* (New York: Cambridge University Press, 2012).

۲۴. البته آن‌ها به صورت غیرمستقیم می‌توانند بر هنجارهای عینی اخلاقی مبتنی باشند، زیرا این قوانین مثلاً کشتن نادرست را در مجموع کاهش می‌دهند. رک:

Janina Dill and Henry Shue, "Limiting the Killing in War: Military Necessity and the St. Petersburg Assumption," *Ethics & International Affairs* 26 (3) (2012): 311–333.

۲۵. آن‌ها دلایل دیگری هم برای جنگیدن داشتند: برای نمونه، دفاع از هم‌زمانشان. من این دلایل را در این اثرم بحث کرده‌ام:

Seth Lazar, "Associative Duties and the Ethics of Killing in War," *Journal of Practical Ethics* 1 (1) (2013): 3–48.

26. McMahan, "Innocence, Self-Defense and Killing in War"; and Helen Frowe, *Defensive Killing* (Oxford: Oxford University Press, 2014).

27. Alexander Downes, "Desperate Times, Desperate Measures: The Causes of Civilian Victimization in War," *International Security* 30 (4) (2006): 152–195, 157–158. See also Michael Gross, *Moral Dilemmas of Modern War: Torture, Assassination and Blackmail in an Age of Asymmetric Conflict* (Cambridge: Cambridge University Press, 2010), 159; and Benjamin Valentino, Paul Huth, and Sarah Croco, "Bear Any Burden? How Democracies Minimize the Costs of War," *The Journal of Politics* 72 (2) (2010): 351, 528–544.

۲۸. برخی معتقدند که مسئولیت غیرجنگجویان در جنگ‌های نامتقارن برجسته است، زیرا در این جنگ‌ها غیرجنگجویان برای توان جنگیدن جنگجویان نقش حیاتی به عهده دارند. برای نمونه، رک:

Gross, *Moral Dilemmas of Modern War*.

۲۹. ما معمولاً اعمالی را که به صورت پیش‌بینی‌پذیری منجر به حوادث می‌شوند، جایز می‌دانیم، اما این با تحمیل عامدانه این تلفات تفاوت دارد. برنامه‌های واکنش‌ناپذیر عمومی می‌تواند مورد دیگری باشد که در آن ریسک وجود دارد اما کشتن آگاهانه افراد بیگانه وجود ندارد؛ میزان کسانی که با ریسک مواجه می‌شوند در مقایسه با کسانی که نفع می‌برند، بسیار اندک است؛ واکنش‌ناپذیر عمومی جزو علایق برنامه‌ریزی‌شده تمام کسانی است که آن را دریافت می‌کنند، حتی کسانی که در پایان از واکنش‌ناپذیر آسیب می‌بینند. تشکر از اسکات ریگان به‌خاطر تذکر این نکته.

۳۰. برای نمونه، رک:

Kai Draper, *War and Individual Rights: The Foundations of Just War Theory* (New York: Oxford University Press, 2016).

31. Giora Eiland, "In Gaza, There Is No Such Thing as 'Innocent Civilians,'" *Ynetnews.com*, May 8, 2014, <http://www.ynetnews.com/articles/0,7340,L-4554583,00.html>.

32. Osama Bin Laden, "Letter to America," *The Guardian*, November 24, 2002, <http://www.theguardian.com/world/2002/nov/24/theobserver>.

۳۳. هرچند اندیشه اصلی اینجا آشکارا کانتی است، صریح‌ترین بیان معاصر خود را در اثر زیر یافته است:

## ارزیابی نقدهای اصلاح‌گرایان از نظریه جنگ عادلانه / ۱۶۳

Warren S. Quinn, "Actions, Intentions, and Consequences: The Doctrine of Doing and Allowing," *Philosophical Review* 89 (1989): 287–312.

34. McMahan, *Killing in War*.

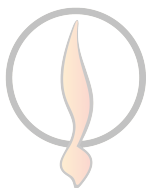
۳۵. من برای این نکته، به تفصیل در این اثر خود استدلال کرده‌ام:

Seth Lazar, "The Responsibility Dilemma for *Killing in War*: A Review Essay," *Philosophy & Public Affairs* 38 (2) (2010): 180–213.

۳۶. برای بسط دقیق این اندیشه، رک:

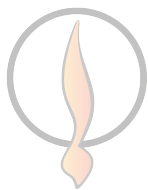
Adil Ahmad Haque, *Law and Morality at War* (Oxford: Oxford University Press, forthcoming).

37. Seth Lazar, *Sparing Civilians* (Oxford: Oxford University Press, 2015).



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۸۴



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۸۴